بسم الله الرحمن الرحیم

درس خارج 7/9/1386

بحث سر تقریباتی بود که به وسیله آن تقریبات ما دلالت جمله شرطیه بر مفهوم را ما میخواهیم اثبات کنیم تقریب اول این بود که بگیم ادوات شرط وضع شده برای نسبت توقفیّه ،مرحوم آقای صدر قائل بودند،که مناقشه اش گذشت،تقریب دیگری هست که بین شرط و جزا یک علاقه لزومی هست که آن منصرف هست به علاقه لزومیه ای که در علیّت انحصاری هست،تقریب ضعیفی است خیلی متعرضش نمیشویم،تقریب سوم تمسک به اطلاق و مقدمات حکمت است این به سه گونه تمسک شده است اینجوری که مرحوم آقای حائری در درر متعرض شدن و در کفایه هم هست است تقریرات ولی به گونه ای که ایشان تقریر میکنند به این روشنی نیست ،تقریر اولش این هست که ما در واقع آن علاقه لزومیه ای که مفاد وضعی جملات شرطیه است آن را با مقدمات حکمت ما حمل میکنیم به بالاترین فردش که علاقه لزومیهء علیت انحصاری است ،و در واقع عمده اش تنزیل ادوات شرط به مساله دلالت صیغه امر بر وجوب بر آنها تنزیل کردن ،میگن آقایون میگن که صیغه امر دال بر طلب جامع یا بأس است یا هرچی بفرمایید به هر حال دال بر خصوصیت وجوب نیست وضعاً ،اما ازش وجوب تعیینیِ عینیِ نفسی استفاده میشود ،ما با مقدمات حکمت چهارتا احتمال را از صیغه امر نفی میکنیم ، در دواران امر بین وجوب و ندب احتمال ندبیت را ردّ میکنیم میگیم وجوب است،در دوران امر بین اینکه این وجوب ندبی باشد یا غیری باشد غیریّت را نفی میکنیم نفسیّت را اثبات میکنیم ،در دوران امر بین تعیینی و تخییری ،تخییری را نفی و تعیینی را اثبات میکنیم و در دوران امر بین عینی و کفایی ،کفایی بودن نفی میشود عینی بودن اثبات میشود و همه این مطالب به برکت مقدمات حکمت است،چطور آنجا شما مقدمات حکمت جاری میکنید و این نتایج را میگیرید عین همان حرفها هم در مانحن فیه بزنید،این هم یک تقریب،یک تقریب دیگه این هست که ما بگیم اطلاق ترتب جزا بر شرط ما این را حمل میکنیم ،لازمه این اطلاق علیّت انحصاری است با این بیان ، البته با این مقدمه که مثلا ما اصل علیّت را بپذیریم به هر بیانی ،وضعا مثلا بگیم شرط علت جزا هست ،میخواهیم بگیم اگر شرط علت جزا هست اطلاق علیّت شرط اقتضاء میکند که شرط علت انحصاری باشد ،چون اگر علت انحصاری نباشد یک سبب دیگری برای تحقق جزاهم وجود داشته باشد در فرضی که آن شرط مقدم باشد آنجا دیگه علیّت تامه برای خصوص شرط مذکور نیست اگر شرطی قبل از او ایجاد شده باشد آن شرط مقدم میشود علت ،اگر باهم تحقق پیدا کردن مجموع شرطین جزء العله میشوند وجزاء را به دنبال می آورند پس بنابراین ما از علیّت تامه ای که مفاد شرط هست از این علیّت تامه نتیجه میگیریم علیّت انحصاری را ،باصطلاح اصل علیت را مثلا وضعا این تامه بودنش مقتضای نفس اطلاق ثبوت عند الثبوت است ،اگر قرار باشد شرط ما علت ناقصه باشد که علت ناقصه برش جزا متفرع نمیشود ،علت ناقصه ممکن است جزا متفرع بشود ممکن است جزا متفرع نشود مدلول وضعی ادوات شرط ترتب جزا عند تحقق شرط است اگر شرط محقق بشود جزا باید محقق بشود ،علت ناقصه که محقق بشود که جزا محقق نمیشود از همین بیان علت تامه بودن استفاده میشود ،حالا تقریب دوم که در واقع اطلاق ترتب جزا بر شرط از این اطلاق ترتب جزا بر شرط خواستن استفاده کنند در تقریب سوم میگن اطلاق شرط نه اطلاق ترتب جزا بر شرط ،هیچ قیدی ندارد ،اگر قرار باشد شرط دیگری اینجا وجود داشته باشد این با اطلاق شرط منافات دارد این تقرب را مرحوم نائینی قائل شده است یک بیان خاصی دارد آن را بعدا متعرض میشویم ،البته یک بحث کلّیی اینجا وجود دارد در مورد اینکه اساسا اطلاق چطوری شکل میگیرد در مورد مفردات آیا اطلاق معنا دارد یا ندارد یکسری بحثهاست که بعدا بحث میکنیم،ابهامی که در این تقریرات مختلف هست این باید مدّنظر باشد ،یکی از مقدمات حکمت این هست که متکلم در مقام بیان است،اینجا سوال این هست که متکلم درمقام بیان چیست؟ این در تقریبات درست روشن نشده است،آیا متکلم در مقام بیان این هست که در این شرط چه احکامی مترتب میشود ،یک موقعی این هست که متکلم در مقام بیان این است که وقتی این شرط تحقق پیدا کرد چه احکامی را شما باید بار کنید إذا ظاهرت فاعتق رفبةً میگه در هنگام ظهار چه احکامی مترتب میشود یکی هست اگر این باشد که اصلا مفهوم به معنای اصطلاحی استفاده نمیشود ویک چیز دیگه ای استفاده میشود آن این اگه گفتید إذا ظاهرت فاعتق رقبة معناش این است که غیر از اعتاق رقبه چیز دیگری در هنگام ظهار واجب نیست آن مفهوم نیست تکلیف ما منحصر به عتتق رقبه هست چیز دیگری اینجا واجب نیست، این اطلاق مقامی هست که ربطی به بحثهای مفهوم ما ندارد اگر مرادتون این است که متکلم در مقام بیان است یعنی در مقام بیان مواردی که جزا مترتب میشود ،درست است مفهوم استفاده میشود ولی آیا همیشه متکلم در مقام بیان ترتب جزا است بطور عام مااصلی داریم که اثباتکند متکلم در مقام بیان ترتب جزاست،و اساسا این مطلبی که اگر شک کنیم که متکلم در مقام بیان باشد آن را باید حمل کنیم در مقام بیان هست این یعنی چی ؟ این خود این اصل هم یک ابهاماتی دارد از هر جهت شک کنیم باید نسبت به آن جهت اصل جاری کنیم کأنّ تمام جهاتی که به یک نحوی از انحاء جمله میتواند به او نظر داشته باشد نسبت به او اصل جاری میشود ،اینجوری است حالا برفرض هم مواردی که شک کنیم این مطالب باشد خیلی وقتها شک نمیکنیم همیشه که متکلم در مقام بیان جزا نیست خیلی وقتها اصلا متکلم فقط میخواهد موارد شرط را بیان کند خوب جایی که میخواهد موارد شرط را بیان کند به چه بیانی باید مفهوم را استفاده کند این در مقام بیان بودن این ابهامات درش هست،مرحوم آشیخ در پاسخ این تقریب اول دوتا بیان دارند مقایسه کرده بودن بین دلالت صیغه امر بر وجوب نفسیِ تعیینیِ عینی گفته بودن ادوات شرط هم مثل این دلالت میماند ایشان دوتا جواب میدهند فکر میکنم یک جوابش بازگشت میکند به همین عرض ما تعبیری که در تقریرات آقای اراکی هست اینجوری تعبیر میکنند میگن اینکه ما میگیم متکلم در مقام بیان است ،نه در مقام بیان تمام حکم مرادات قلبیه یعنی هرچیزی که روی قلبش هست بیان کند،این شکلی نیست هرچیزی در قلبش هست در مقام بیان آنها است،نه در مقام بیان یعنی آن چیزی که با این کلام میخواهد آن را اراده کند،بعد ایشان میفرمایند که اینکه صیغه امر وجوب هست آن هم نفسی تعیینی تعیینی هست از تتمه مراد از کلام در خصوص این صیغه هست یعنی اگر بخواهیم مراد از صیغه امر تکمیل بشود باید دلالتها وجود داشته باشد که باید سنخ این طلبی که اینجا هست معلوم باشد والا سنخ طلب معلوم نباشد آن مراد ناقص می ماند،ولی در بحث ادوات شرط آنچیزی که وضعا استفاده کردیم آن این هست که اگر شرط تحقق پیدا کرد جزا تحقق دارد ،اما اینکه آیا چیز دیگری هم براین جزا مترتب میشود یا نمیشود آن مراد دیگری است اوربطی به مراد متکلم از این کلام ندارد آن یک مراد دیگری هست این را نباید ما انتظار داشته باشیم که از این کلام او افاده بشود ،من فکر میکنم روح جواب ایشان این است که آنچیزی که متکلم در مقام بیانش هست این نیست که جزا کی مترتب میشود اگر در جایی این باشد مفهوم استفاده میشود ولی الزام ندارد آنچیزی که ما الزاما معمولا متکلم در مقام بیانش هست آن نیست بخلاف مساله صیغه امر ،صیغه امر متکلم کیفیت آن امر را معمولا در مقام بیانش است ، مقام بیان که میخواهیم بگیم این شکلی هست که میخواهد بیان کند که آن امر به چه سنخ است این یک سبک است اما آن استلزامی که شرط برای جزا دارد به چه سنخی هست آیا استلزام به نحو علیّت انحصاری است علت و معلولی است ،چی هست ،امثال اینها آن را معمولا متکلم در مقام بیانش نیست،و چون معمولا متکفّل بیانش نیست نمیشود این دوتا را باهم مقایسه کرد در واقع صغرای در مقام بیان بودن در ادوات شرط مطلب نا تمامی است باید متکلم در مقام بیان باشد و اینجا در مقام بیان نیست، فکر میکنم به همین مطلب باید برگردد، البته در خود همان صیغه امر هم گاه ممکن متکلم فقط میخواهد بگه یک وجوبی اینجا وجود دارد کیفیت آن وجوب را بیان نمیکند آنها هم دیگه هیچ یک از آن دلالت ها استفاده نمیشود،ولی معمولا چنین نیست معمولا متکلم در مقام بیان است خوب این یک اشکالی که مرحوم آشیخ بیان کرده است با این توجیحی که کردیم ظاهرا اشکال وارد است،اشکال دوم این هست که ایشان فرموده اند که در بحث طلب اگر متکلم در مقام خصوصیات طلب باشد برای بیان وجوب نفسی تعیینی عینی نیاز به قید اثباتی ندارد همان قید عدم القید کافی هست برای آن که معنا استفاده بشود بخاطر اینکه اینها اخفّ مئونةً هست ،چون اخف مئونة هست کافی است برای اینکه فقط قید نزند تا این معانی استفاده شود،ولی در باب ادوات شرط اینکه شرط علت منحصره هست یا علت منحصره نیست هر دوتاشون سیّان هستند اینطوری نیست که یکیشون اخف ّ مئونةً باشد دو فرض مختلف هستند وهردوتاشون نیاز به قید اثباتی دارند قید نفیی کافی نیست ، یک توضیحی در اصل مقدمات حکمت و احکامش عرض بکنم که مراد ایشان هم از اخفّ مئونةً هم روشن بشود یک قدری تقریر خالی از ابهام نیست،ببینید یک حکمی که به نحو مطلق هست مثلا اوفو بالعقود که تمام عقدها واجب الوفا هستند با یک حکمی که مقیّد هست مثلا عقد به قید خاص اگر واجب الوفاء باشد هر دوی اینها یک لحاظ زاید بر اصل طبیعت برایش وجود دارد یکی اینکه آن طبیعت هست و همه افراد آن طبیعت.آن یکی طبیعت هست یک قید خاصی دارد ولی جایی که طبیعت در بحث اطلاقی ما می خواهیم اراده کنیم چون اطلاق کأنه سعه همان طبیعت است شمول طبیعت هست آن چیزی که ثبوتا باعث میشود که این حکم شمول داشته باشد عدم محدودیت است یعنی فصل ممیز خارجی اطلاق یک امر عدمی است عدم محدودیت ،مقید نبودن به یک دایره خاص ،شامل بودن تمام موارد ، چون خارجا چنین هست عرف کافی میداند در اتمام این معنا که فصل ممیزیش امر عدمی است به اینکه ما یک امر عدمی را دلیل قرار بدهیم عدم ذکر قید را کأنه یک تناسبی که بین مقام ثبوت و مقام اثبات است اقتضا میکند جایی که فصل ممیز یک شی عدمی هست ما عدم البیان را دلیل براین فصل ممیز قرار بدهیم این أخف المعونة که میخواهم بگویم یعنی این،یعنی یک شی در مقام بیان به نظرعرف نیاز دارد یک قید اثباتی بیاوریم یک صورت یا فرض دیگر آن نیاز به قید اثباتی ندارد همان عدم القید کافی است به خاطر سنخه آن فصل. یک فصل مقوم آن لحاظ گاهی اوقات خودش یک امر وجودی است کأنه گاهی اوقات امر عدمی است شمول استیعاب در واقع اینکه یک شی شامل میشود ومستوعد میشود از اینجاست که محدودیت برداشته میشود محدودیت یک امر وجودی است که تالی میشود بر آن طبیعت و طبیعت را مضیق میکند یک همچنین تقریبی را آقایان دارند روی همین جهت آقایان میفرمایند که در واقع این چهار قسمی که ما داشتیم اگر طلب هیچگونه قید زاید نداشته باشد میشود وجوب چون ندب در واقع طلب است با رخصت در ترک ولی وجوب طلب باعدم رخصت در ترک یک امر عدمی قید وجوب است قید وجوب طلب به علاوه عدم رخصت درترک است. طلب اگر لفظی باشد معنای طلب لفظی در مقابل طلب غیری، طلب غیری مقید است به وجود غیر اگذ ان غیر واجب باشد این واجب است طلب مشروط است ولی طلب لفظی طلب غیر مشروط است قید ندارد طلب تعیینی در واقع روحا مقید به چیزی نیست به خلاف طلب تخییری که مقید است وجود هر طرف به عدم از جانب طرف دیگر یک نوع نافی تخییراست.روح وجوب تخییری در واقع یک نوع وجوب مشروط است هر یک از وجوبات مشروط به عدم دیگری است وجوب کفایی هم مقید است به گردن شما اگر آن آقا انجام نداد شما انجام بدهید وإلا اگر او انجام دهد دیگر تکلیف نیست، تمام وجوب غیری وجوب کفایی وجوب تخییری نیازبه یک ملاحظه زاید دارد یک امر اثباتی باید آنها را برساند ولی وجوب لفظی وجوب تعیینی و وجوب عینی هیچ یک از اینها نیاز ندارند به یک ملاحظه امر اثباتی. عدم ملاحظه غیرکافی هست برای اینکه وجوب لفظی بشود عدم ملاحظه اینکه اگر دیگری انجام بدهد یا اگر فعل دیگری انجام بگیرد کافی هست برای اینکه تعیینی یا عینی بشود به خاطر همین وقتی مفروض این است که متکلم در مقام بیان است یکی از اینها هم قید عدمی برایش کافی هست فرض هم این است که قیدی هم ذکر نکرده است بر این فرض میشود دون فرض دیگربه خلاف علاقه لزومیه،علاقه لزومیه که مدلول ادوات شرط است دو فرض دارد یکی علاقه لزومیه ایکه به نحو علیت انحصاریه باشد یکی علاقه لزومیه که به نحو علیت انحصاریه نباشد این علیت انحصاری داشتن یا نداشتن هر دو ملاحظه زاید هستند یعنی آیا چیز دیگری سبب است باید ملاحظه کنیم آیا چیز دیگری سبب این شی میشود یا نمیشود اینها هیچکدام به نظر عرف این شکل نیستند کافی باشد هیچ چیزی لحاظ نکردید بر آن دلالت کند بنابر این اگر متکلم در مقام بیان باشد در بیان ویژگی علاقه لزومیه میگوید کدام فرد از افراد علاقه لزومیه در اینجا محقق شده است اگر هم در مقام بیان آن باشد باید یک لفظ خاص بیاورد نمیتواند به اطلاق اکتفا کند اگر به اطلاق اکتف کرده است اشتباه کرده است هدفی داشته است الفاظش وافی به هدفش نبوده است اگر بخواهد هدفش را به گونه ای با این الفاظ تأمین بکند نباید به اطلاق اکتفا میکرد پس بنابراین اشکال دوم قضیه این است که ما در واجب آن فردی که واجب را به او حمل میکنیم أخف المعونة است نسبت به فرد دیگر ولی در علاقه لزومیه أخف المعونة نیست بحث عرفی است یعنی عرفا جایی که علاقه لزومیه و علاقه غیر لزومیه باشد آنجا أخف المعونة را احساس نمیکنند هردو را دو فرد متباینی که نیاز به لحاظ اثباتی دارند میدانند.ادامه بحـث فردا ان شاءالله